

یک صورت و حاکی از جهانی معناست

این چهره که مظهری زالطاف خداست

هنگام علو مرتبت عبد بهاء ست

هنگام نزول خالق کون و مکان

شهید مجید جناب اوجی

### برنامه ليله صعود حضرت عبدالبهاء

- ۱- مناجات شروع
- ۲- ذکر دسته جمعی "هُوَ حَسْبِي وَ حَسْبُ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا" ( ۹ مرتبه )
- ۳- لوح حضرت عبدالبهاء
- ۴- لوح حضرت عبدالبهاء
- ۵- سه توصیه از حضرت عبدالبهاء
- ۶- درس‌های غرب بر قلب نورانی هیکل میثاق چه افکاری سریان می یافت ؟ در ۲ قسمت
- ۷- شرحی در مورد یکی از الواح مزاح آمیز حضرت عبدالبهاء ( در ۲ قسمت )
- ۸- انتخاب شوقی افندی به عنوان ولی امر
- ۹- حکایت
- \*تنفس
- ۱۰- مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء
- ۱۱- مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء
- ۱۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۱۳- ای حضرت عبدالبهاء ، دستم بگیر
- ۱۴- اعطای لقب سر به حضرت عبدالبهاء
- ۱۵- الواح وصایا از منظر حضرت ولی امرالله ( در ۲ قسمت )

۱۶- رهبری به شیوه حضرت عبدالبهاء

\*تنفس

۱۷- قسمتی از لوح حضرت عبدالبهاء

۱۸- عبودیت حضرت عبدالبهاء

۱۹- الواح وصایا منشور نظم بدیع

۲۰- قسمتی از الواح وصایا

۲۱- شرح صعود

۲۲- تلاوت زیارتنامه ساعت ۱ بامداد ( مناجات لقا ، مندرج در صفحه اول مجموعه مناجات های

حضرت عبدالبهاء )

۲۳- مناجات خاتمه

\* پیشنهاد می شود در فواصل برنامه ها بنا به صلاحدید ، ادعیه و مناجات به یاد عزیزان مسجون  
تلاوت گردد.

هوالبهی

ای یاران معنوی اهل ملاء اعلی و سکان ملکوت الابهی در صباح میثاق به شکرانه الطاف زبان گشودند و در ساحت قدس سر به سجده نهادند که:

ای پروردگار مهربان ستایش و نیایش تراست که مرجع مخصوص را منصوص فرمودی و مرکز میثاق را مشهور آفاق نمودی آیت عهد قدیمت را ثابت کردی و رایت عظیمت را بلند و مرتفع نمودی شمع روشنت را شاهد انجمن کردی و سرو گلشنت را طراوت و لطافت و نضارت بخشیدی. ای پروردگار جان ها را بشارتی بخش و دل ها را مسرتی عنایت فرما ابصار را روشنایی ده و بصائر را ضیاء رحمانی عنایت نما. انک انت الکریم الرحیم و انک انت الرحمن القدیم.

ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۱۳

هوالله

... ای پروردگار نفوس را مقدس از فکر نام و نشان نما و از عالم بی نام و نشان خبردار کن جوهر تقدیس فرما سازج تنزیه کن مجرد از جمیع علائق فرما و مطهر از کل تصورات. پاک و تابناک کن روشن و منور فرما به جهان دیگر ناظر کن و به فکر دیگر انداز تویی مقتدر و توانا و تویی دهنده و بخشنده و بینا.

ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۱۲

هو الله

... ای پروردگار این قلوب آتش بار را رشحات عنایت مبذول کن و این نفوس مبارکه را در درگاه احدیت مقرب و محبوب ساز به الطاف قدیم قرین کن و به خلق عظیم مستدیم دار تویی مقتدر و عزیز و توانا و تویی خداوند عزیز مهربان.

ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۱۱

۱۷- قسمتی از لوح حضرت عبدالبهاء

"... ای خدا رحمی فرما و این جان پژمرده مرا آزادی عطا فرما و به زودی در آستان خاصانت حاضر کن قسم به جمالت که خانهء دل به شدتی تنگ و مغمومست که دل کلوخ و سنگ پر خونست از جمیع جهات بحر احزانست که پر موجست و ناله و فغانست که متواصل به اوجست تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمده از تن از ظلمات مهلکه امکان و عُسرت و فُرقت و حُرقت نجات یافته در آستان مقدست توجه نماید و در سایه الطاف دوستانت مقرر گزیند."

مکاتیب عبدالبهاء ج ۷ ص ۷۴

" ای بنت ملکوت نامه رسید معانی منبعث از قلبی پاک بود و جانی تابناک شکر کن خدا را که به حقیقت پی بردی و از چشمه حیات نوشیدی منجذب کلمه الله گشتی و مقتبس از نار موقده در طور سینا شدی بلایا و مصائب وارده بر عبدالبهاء مانند کتابی است و تو بر ورقی اطلاع یافتی اگر مطلع شوی ملاحظه نمایی که نفسی یک روز طاقت تحمل آن ندارد عبدالبهاء از بدو طفولیت تا به حال به این بلایا مبتلا ولی الحمدلله به محبت بهاءالله تلخی این زهر شیرینی شهد دارد ابداً ملال و کلال نیاورد بلکه روز به روز آرزو ازدیاد گردید زیرا در سبیل الهی بلا، عطاست و فنا، بقا از خدا خواهم که به زودی بهایی حقیقی گردی و چنان روشن گردی که سراج انجمن شوی..."

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۱۱۸

#### ۹- حکایت

میرزا حبیب با تیز بینی خاص درباره عادات حضرت عبدالبهاء چنین نوشته است:

طرز غذا خوردن حضرت عبدالبهاء عجیب و قابل دقت بود. اغلب در سر میز آب به دست می دادند و خدمت می کردند و به مهمان ها غذا عنایت می فرمودند و ضمناً بیانات می فرمودند. بعد که همه غذا خوردند ، هیکل مبارک شروع می فرمودند. لقمه ها به قدر یک بادام یا کمتر، آن هم به قدری می جویدند و آهسته میل می فرمودند که به وصف نیاید. گوشت دوست نمی داشتند، میوه کم می خوردند ، فقط گاهی نارنگی یا لیمو شیرین میل می کردند. بیش تر نان ، شیر ، پنیر و سبزی به خصوص ترخان ، ریحان و نعناع میل می فرمودند. روی هم رفته خیلی کم غذا بودند ، ولی چای را بسیار داغ می آشامیدند و در اواخر آن هم مبدل به زوفا گردید. خیلی کم غذا و کم خواب بودند.

خاطرات حبیب ص ۸۸

### هوالبهی

" ای بنده جمال ابهی این عنوانی است که جواهر وجود از غیب و شهود تمنا و آرزوی آن را می نمایند لکن من از فضل بدیع و لطف قدیم حضرت رب جلیل سائل و پر امیدم که ان شاء الله حقیقت این عبودیت که اعظم آمال مظاهر احدیت است در کینونت احبای رحمن محقق و مبین و مجسم گردد و ظهور و بروزش به نفحات قدس مظاهر انس است پس تو اگر خواهی که این اکلیل جلیل را بر سر نهی و این خلعت جمیل را در بر نمایی به شیم و اخلاق و اطوار و رفتار و گفتار بندگان او در انجمن عالم و واضح و آشکار گرد و به وفای عهد و میثاق قیام کن و البهء علیک." ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۱۸۳

### ۱۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

"...عبدالبهاء را نهایت آرزو این که پیش از رجوعش به ملکوت ابهی نفوسی را مشاهده نماید که لشکر عامل ملکوت ابهی هستند و از فیض قدیم فوزی یافتند که سراج موقده محبت الله هستند و به جمیع جهان نور می بخشند. این امر عظیمی است که به تصور محال می آید ولی از الطاف حضرت بهاءالله گاه، کوه گردد و گیاه ضعیف، شجره مبارک شود و صعوه، عقاب اوج اعظم شود و قطره، دریای محیط گردد و دانه، خرمن تشکیل کند و بی بهره، نصیب موفور یابد و ظلمت مبدل به نور گردد کور، بینا شود و مرده زنده گردد. لهذا امید ما به فضل و عنایت او است نه به استعداد و لیاقت خویش چون به استعداد خود نظر نماییم نومید گردیم و چون امواج دریای فضل او را ببینیم امیدوار شویم این است که حضرت مسیح می فرماید طوبی لاطفال لان لهم ملکوت الله، باری مرقوم نموده بودی که چگونه هیکل عبدالبهاء تحمل این مشقات و زحمات می نماید این هستی جسمانی و روحانی عبدالبهاء به جهت آن وجود یافته که در سبیل حضرت بهاءالله محو و فانی گردد والا چه ثمری از وجود البته عدم از آن وجود بهتر است این است حُبّ حقیقی این است فنای در سبیل الهی..."

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۰۴

هو الله

ای مولای شقوق و حنون از ملکوت ابهات نظری به حال این پروردگان ید عنایت افکن و حزب مظلومت را قوت و شهرتی ده. آتش فُرق و حُرقت بنشان و به ماء مَعین هدایت من علی الارض تسکین و تخفیف ده. قلوب پژمرده دوستان را به بشارتی جدید مشعوف کن و بنیان مجید امرت را در آن اقلیم مقدس استوار و مرتفع فرما. هر مشکلی را به ید قدرتت رفع کن و وحشت و اضطراب را به آسایش دل و جان تبدیل ده. آشفتهگان رویت را به تحقق آمال تسلیت بخش و این آوارگان مستمند را در کهف حراست و حمایت محفوظ دار.

بنده آستانش شوقی

مجموعه مناجات های حضرت ولی امرالله ص ۲۰

۱۸- عبودیت حضرت عبدالبهاء

پس از صعود جمال مبارک احبا از حضور حضرت عبدالبهاء استدعا نمودند که اجازه فرمایند روز اعلان کتاب عهد و استقرار آن حضرت بر کرسی ولایت و مرکزیت عهد و پیمان را در هر سال جشن بگیرند. آن حضرت اجازه نفرمودند تا آن که چند مرتبه این تقاضا تکرار شد ، لذا فرمودند باید مدت شش ماه از صعود مبارک فاصله باشد و روز ششم قوس را که درست شش ماه از صعود حضرت بهاءالله می گذرد تعیین فرمودند. آن هم به اراده مبارک و اثبات کمال محویت و فنا در آستان حضرت بهاءالله و عبودیت محضه که نام و نشانی از خود نمی خواستند مصادف با روز صعود خود آن حضرت گردید.

پا ورقی ص ۳۴۲ کتاب حیات حضرت عبدالبهاء

بعضی اعطاء لقب سَرّ به حضرت عبدالبهاء را دلیل وابستگی دیانت مقدس بهایی به سیاست های مختلف جهانی می دادند. در حالی که اولاً لقب سَرّ به افراد دادن جنبه سیاسی نداشته بلکه هر شخصی که خدمتی به عالم انسانی بنماید و در راه رفاه جامعه بشری گامی بردارد از نظر تشکر و تقدیر، این لقب، که صرفاً جنبه معنوی داشته و هیچ گونه نفع مادی ندارد به او اعطا می شود و از راه احترام کلمه سَرّ به معنی آقا و بزرگ و قابل احترام به جلو نام آن شخص اضافه می گردد.

موضوع اعطاء این لقب که حدود یک سال و چند ماه قبل از صعود هیکل مبارک بوده این است که به علت بروز جنگ جهانی اول در عکا و حیفا که تحت تسلط حکومت عثمانی بود قحطی و غلا سرایت نمود ولی در اثر پیش بینی های حضرت عبدالبهاء و ذخیره غلات و محصولات که از زمین های ملکی خود در عدسیه و جاهای دیگر تهیه شده بود طبق یک برنامه جیره بندی، زمان بندی شده و تقسیم عادلانه آن بین اهالی بدون در نظر گرفتن مذهب و نژاد و حتی سربازان بیگانه از مصائب و آلام آنان کاسته شد و در یک رفاه نسبی قرار گرفتند. این عمل انسان دوستانه مورد تقدیر و تایید ژنرال آلبنی فرمانده سپاه فاتح فلسطین قرار گرفت و به پاس خدمت ارزنده ای که هیکل مبارک به قاطبه اهالی فلسطین در رفع ناراحتی های ناشی از قحطی نموده بودند به پیشنهاد ایشان و تصویب ملکه انگلستان طی مراسم با شکوهی به حضرتش لقب سَرّ اعطا شد و این موضوع هیچ ربطی به مسائل سیاسی و احتمالاً سیاست های دولت انگلیس نداشته است.



اسمعیل آقا خادم محبوب و با وفای حضرت عبدالبهاء چنین حکایت می کند : تقریباً بیست روز قبل از صعود مولای عزیزم نزدیک باغچه بودم که صدای مبارک را شنیدم ، یک نفر از احبای قدیم را صدا نموده می فرمودند : بیا تا با هم از صفای این باغ لذت ببریم ، نگاه کن که روح وفاداری ممکن است چه کارهایی بکند؟ این محل مثبت با طراوت ، چند سال قبل یک تل سنگی بود و امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است. آرزو دارم که بعد از من احبای عزیز متحداً به خدمت امر الهی قیام کنند و به خواست خدا چنین خواهد شد. عنقریب اشخاصی مبعوث خواهند شد و به عالم ، روح خواهند بخشید. شواهد و قرائن بسیار هست و بعضاً در کتب مندرج است که آن حضرت خاتمه حیات خود را به روشنی می دیدند و وصایای خود را به احباء طی مکاتیب متعدد و بیانات شفاهی بیان می فرمودند که از همه مهم تر وفاداری به امر مبارک ، اتحاد احبا و قیام برای خدمت امر الهی بود ، سه توصیه ای که پیش از آن در مکاتیب متعدد آن حضرت مورد تاکید قرار گرفته بود چنان که در عبارات زیر ملاحظه می گردد :

"در عالم وجود صفتی بهتر و خوش تر و شیرین تر از وفا نیست. این منقبت از اعظم اساس دین الهی است."

"وفا اول باید به خدا و اوامر و عهد او نمود و بعد به بندگانش."

"امروز اهم امور اتحاد و اتفاق احبای الهی است که با یکدیگر یک دل و یک جان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیه ملل و مذاهب را ازاله نمایند." و "الیوم خدمتی اعظم از اتحاد و اتفاق احباء نیست." و بالاخره "این یوم یوم خدمت است و عبودیت آستان احدیت ، تا حیات باقی است تعجیل نمایید و تا بهار را خزان در بر نگرفته و شفا را بیماری غالب نشده ، قیام نمایید."

حضرت عبدالبهاء در آن چه می گفتند خود سرمشق بودند. سفر آن حضرت به اروپا و امریکا در فاصله سنین ۶۷ و ۶۹ سالگی در حالی که سال های طولانی حبس و محرومیت ، سلامت و قوت وجود آن حضرت را سخت مختل کرده بود برای ابراز وفاداری به امر مبارک ، برای ارائه سرمشق خدمت و برای تقویت اتحاد و اتفاق احباء آثارش تا الی الابد پایدار است.

۷- شرحی در مورد یکی از الواح مزاح آمیز حضرت عبدالبهاء ( قسمت اول )

جناب لقای کاشانی که عاشق حضرت عبدالبهاء بود و نسبت به مولای خود هستی خویش را فدا کرده قصیده ای ۳۸ بیتی در نهایت درجه شیدایی و شیوایی انشاء و انشاد نموده و فریاد برآورد که این همان شاه است ظاهر در لباس بندگی ، این همان عبد است بالله و این همان مولاستی ولی چون این قصیده به دست مبارک حضرت عبدالبهاء رسید فوراً این لوح را برای جناب لقای عنایت فرمودند :

### هوالبهی

ای ناظم لئالی منشور ، قریحه ات سیال و اشعار آبدارت چون ماء زلال ، شیرین و بدیع و فصیح و بلیغ ، ولکن یا حسرتا که موافق مذاق عبدالبهاء نه. من تراب عبودیت بر سر بیزم ولکن شعرا تاج عظمت بر سر من نهند من حلاوت شهد عبودیت می چشم و آنان شربت تلخ فخامت و مهابت و رفعت به کامم می ریزند. اگر حاضر بودی تازیانه موفورِ حَدِّ مشروع را ملاحظه می فرمودی ، ولی تو در آن جا و ما در این جا و اجرای حَدِّ مشکل. یا یک غزل و قصیده در عبودیت محضه و خاکساری صرف و محویت بَحْت و تذلل و انکسارات این عبد انشاء و انشاد می نمایی و می فرستی تا تلافی مافات شود و تدارک اجحافات گردد. من تا حال فتوایی ندادم این دفعه ، دیگر فتوا خواهم داد که یکی سرت گیرد و دیگری پیکر ، یکی چماق زند دیگر شش پر و سراسیمه تو را دوان دوان و کشان کشان به این جا آورند والله به مجرد ورود سر بر زمین نهی و یا به فلک آری و دَکَنک و کتک سخت خوری تا مین بعد اغلاق و اغراق و غلو را فراموش کنی. فاختر لِنفسک ما یحلو.

ع ع

۷- شرحی در مورد یکی از الواح مزاح آمیز حضرت عبدالبهاء ( قسمت دوم )

جناب لقایی که شیفته جمال عبودیت حضرت عبدالبهاء بود به محض زیارت این لوح امنع اقدس از آن چنین استنباط کرد که امید لقای مبارک برایش میسر است، اما نه با پرداخت غزل درباره عبودیت مبارک. لذا غزلی دیگر سرود و با شیوه شاعری به خود حق داد که مقام رفیع حضرت عبدالبهاء را بستاید. به این امید که به حضور مبارک مشرف گردد و حد شرعی را بخورد. در آن غزل چنین توصیف می کند:

گر بر این نیت من شاه زند چوب مرا      پای احباب تمامی به فلک باید کرد

در مدیح تو بیاید که سترد از اوراق      لطف آیات الهی همه حک باید کرد

روزگاری گذشت و خبر آوردند که در شهر قم چند نفر بی نهایت مشتاق استماع کلام الهی شده و می خواهند از اساس امرالله، درست و کامل مطلع گردند. لذا جناب لقایی داوطلبانه به این سفر رفت ولی بدخواهان و مبغضین آن بلد بر سر آن مظلوم ریختند و پایش را به چوب بستند و کتک مفصلی به او زدند.

...جناب لقایی پس از گذشت مدت زمانی بالاخره به منتهی آرزوی خود رسید و به شرف لقای حضرت عبدالبهاء نائل گردید و به محض ورود در گوشه ای جالس شد. حضرت عبدالبهاء نگاه عطوفتی به وی فرمودند و با لبخندی جان بخش پرسیدند جناب لقایی در قم چقدر کتک خوردید؟ فوری عرض کرد قربان همان قدر که برات فرموده بودید و نکته دقیقه لطیفه، اشاره به همان لوحی است که به افتخارش نازل شده است.

حکایاتی درباره حضرت عبدالبهاء صص ۳۱-۳۳

حضرت عبدالبهاء شیوه رهبری را به کلی دگرگون فرمودند و فروتنی محض را جایگزین تبختر زُعمای از خود راضی کردند و در هر زمینه به جای آن که به دستور دادن بسنده کنند خود قدم پیش نهند و سر مشق دادند و دیگران را به تبعیت تشویق کردند و چنان چه در یادداشت های جناب بدیع بشری آمده در باغ بهجی شخصاً آب از چاه می کشیدند و خود به آبیاری گل های پیرامون روضه مبارکه و درون آن می پرداختند و در عین آن که سالار جُند هُدی بودند اول کسی بودند که با اسفار خود در اروپا و امریکا روش صحیح ارائه امر مبارک را به قشرهای مختلف جامعه زمان خود ارائه فرمودند.

در تاریخ جهان کمتر نفسی دیده شده است که با خُرد و بزرگ ، فقیر و غنی ، شاه و گدا به صورت یکسان بیامیزد و لطف و مهربانیش همه را یکسان در برگیرد و در همان حال که با امرا و علما و روسا همنشینی دارد اوقات فراغت خود را با محروم ترین و درمانده ترین مردم تنگدست ، بیمار و نیازمند محبت گذراند... شخصیتی استثنایی که وقتی خواسته است خاطرات خود را از خادمان امر بهایی بر صفحه کاغذ آورد بیش از همه در کتاب تذکره الوفای خویش ، ساده ترین نفوس را که ممکن بود حتی اسمشان در تاریخ باقی نماند مورد تجلیل قرار داده است.

پیام بهایی ش ۳۳۶ صص ۱۲ - ۱۳

## ۸- انتخاب شوقی افندی به عنوان ولی امر

روزی حضرت عبدالبهاء فرمودند::

"حضرت بهاءالله من ناچیز را به جانشینی خود انتخاب فرمودند ، نه برای این که من ولد ارشد بودم ، بلکه جمال قدم از همان سالیان اولیه وجودم، در هستی من کشف فرمودند که آیت الهی بر جبین من منقوش است و کمی قبل از صعود مرا متذکر داشته امر فرمودند که بدون ملاحظه ارشدیت و حق الدم بایستی در بین ابنا و احفاد خود بنگرم و کسی را که خداوند انتخاب فرموده به وصایت انتخاب کنم. پسران من همه در دوران طفولیت به جهان بالا شتافتند و در بین نواده های من فقط این شوقی کوچک است که در اعماق چشمان نافذش این سیر الهی ملحوظ می گردد. پس از مکث طولانی دیگری سرکار آقا دوباره به من رو نمودند و فرمودند : " این وصی آتی من برای ادای وظایف سنگین خود بایستی در خطه انگلستان به مدرسه رود ، ولی البته اول زبان های شرقی و حکمت شرق را این جا یعنی فلسطین می آموزد. " در این موقع عرض کردم : " آیا تربیت غربی ، طبیعت شوقی افندی را در عوض نمی نماید و ذهن پویای او را به قید و بند خشک خردگرایی محدود نمی سازد و کشف و شهود شرقی او را به وسیله قواعد و اصول گرایی سرکوب نمی کند که در نتیجه دیگر او نه تنها خادم حق ربوب نخواهد بود ، بلکه برده ای برای خردپذیری زمانه بازی های غرب و بی مایگی زندگی روزمره خواهد شد ؟ " حضرت عبدالبهاء پس از مکثی طولانی برخاستند و با صدایی مهیمن و متین فرمودند : " من ایلپای خود را به انگلیسی ها نمی سپارم که او را تربیت کنند. من او را تقدیم آستان الهی می نمایم و قدرت محیطه خداوند، او را حتی در آکسفورد حفظ و حراست خواهد کرد ، ان شاء الله. "

حضرت شوقی افندی در آکسفورد و پیش از آن صص ۱۰۰-۱۰۱

" وثیقه عظمایی که بنیان گذار آن نظم بدیع الهی و منشور یک تمدن آینده جهانی است و به لحاظ بعضی از مختصاتش می توان آن را متمم اثر بسیار وزین و ثمینی چون کتاب مستطاب اقدس به شمار آورد ، سندی که تماماً به خط نفس مرکز میثاق مرقوم و به امضاء و مهر مبارکش مزین است و قسمت اول آن در تیره ترین دوران مسجونیت حضرتش در قلعه محصنه عکا به رشته تحریر در آمده بود ، عقاید اساسی پیروان آیین جمال ابهی را قاطعانه و صراحتاً اعلام می نماید ، رسالت دوگانه حضرت رب اعلی را با بیانی واضح اظهار می دارد ، مقام شامخ مؤسس جلیل آیین بهایی را عیان می سازد ، مؤکداً بیان می نماید که " ما دون کل عباد له و کل بامرہ یعملون " . اهمیت کتاب مستطاب اقدس را تأکید می کند، مؤسسه موروثی ولایت امرالله را تأسیس و وظایف اصلیش را تعیین می نماید ، اقدامات لازم برای انتخاب بیت العدل بین المللی را تصریح می کند ، حدود اختیاراتش را توضیح داده و رابطه اش را با مؤسسه ولایت امرالله مقرر می دارد، تکالیف ایادی امر الله را معین نموده و مسئولیت های آنان را تأکید می فرماید و محسنات عهد و میثاق لایزال جمال قدم را می ستاید.

ما دون کل عباد له و کل بامرہ یعملون: و غیر آن همه بندگان او هستند و به فرمان او عمل می کنند.

این منشور اعظم به علاوه شجاعت و ثبات حامیان عهد و میثاق جمال اقدس ابھی را تمجید می نماید، بلایای وارده بر مرکز منصوص آن پیمان را به تفصیل بیان می کند ، اعمال سیئه میرزا یحیی و عدم توجه او به انذارات حضرت رب اعلی را خاطر نشان می سازد ، طی یک رشته شواهد ، موارد بی وفایی و اعراض میرزا محمد علی و هم دستی پسرش شعاع الله و برادرش میرزا بدیع الله را آشکار می نماید ، طرد آنان از جامعه امر را مجدداً تایید نموده و ناکامی تمامی آمالشان را اخبار می فرماید. افنان ( منتسبین حضرت رب اعلی ) و ایادی امرالله و جمیع پیروان جمال ابھی را دعوت می کند که متحداً متفقاً به تبلیغ امرالله قیام نمایند ، در اطراف و اکناف منتشر شوند ، لاینقطع بکوشند و در این سبیل به حواریون شجاع و فداکار حضرت مسیح تأسی نمایند ، آنان را از خطرات مراوده با ناقضین انذار می فرماید و به آنان امر می نماید که امرالله را از حملات اهل خُده و تزویر محافظه نمایند ، و آنان را نصیحت می نماید که با اعمال و رفتار خود عمومیت آئینی را که به آن گردن نهاده اند به شهود برسانند و اصول عالیه آن را تحقق بخشند. در همان منشور عظیم مؤلف ارجمند اهمیت و مقصد حکم محکم حقوق الله را که از قبل در کتاب مستطاب اقدس مقرر گشته بود بیان می نماید ، به اطاعت و صداقت نسبت به سلاطین عادل امر می فرماید ، اشتیاق قلبی خود را به شهادت در سبیل امرالله ابراز می دارد و برای انتباه معاندین خود دعا نموده برایشان طلب مغفرت می فرماید. "

۶-درفرفهای غرب بر قلب نورانی هیکل میثاق چه افکاری سریان می یافت؟ ( قسمت اول )

آیا می توان تصور نمود که در قلب نورانی هیکل میثاق آن گاه که خود را مورد این گونه احترامات و تعلقات زائد الوصف از طرف عالی و ادانی مشاهده می نمود چه افکاری سریان می کرد و یا هنگامی که در کنار شهردار لندن برای صرف صبحانه جلوس فرموده و در قصر خدیو مصر با نهایت اعزاز و اجلال پذیرایی می گردید و فریاد الله ابهی و نعمات نعت و سرور و ولوله و شور دوستان را در محافل و مجامع پر اشتیاق که در مقابل آب های غرآن نیاگارا ایستاده و هوای لطیف و آزاد آن فضای وسیع را استنشاق می فرمود و در موارد فراغت که کمتر برای هیکل مبارک دست می داد به تماشای جنگل های سبز و خرم و بساتین و چشمه زارهای پر نضارت و طراوت در "گلن وود سپرینگز" <sup>۱</sup> می پرداخت و یا با جمعی از ملتزمین رکاب در باغ های "تروکادور" <sup>۲</sup> در پاریس حرکت می فرمود و در مواقع غروب آفتاب به تنهایی در کنار رودخانه عظیم "هودسن" <sup>۳</sup> در نیویورک در "ریور ساید درایو" <sup>۴</sup> مشی می نمود و یا در ایوان "هتل دو پارک" <sup>۵</sup> در ناحیه "تونون له بن" <sup>۶</sup> مشرف بر دریاچه ژنو قدم می زد و یا از فراز جسر عظیم "سر پنتاین" <sup>۷</sup> در لندن سلسله مرواریدفام نور را در وسط شاخ و برگ های سبز درختان مشاهده می فرمود و در ذهن مبارکش چه وقایع و حوادثی خطور می کرد و در خاطر مقدسش چه احساساتی خلجان می نمود. بلی با اندک تأملی معلوم خواهد شد که در احیان مذکور در مقابل دیدگان مرکز عهد الهی حوادث هولناک ماضیه مجسم می شد و در قلب نورانیش خاطرات تلخ گذشته مصور می گشت. خاطرت احزان و آلام ، خاطرات فقر و مسکنت ، خاطرات ایام صباوت ، خاطرات پر مصیبت اُم بزرگوارش که در آن اوقات پر بلا که ابواب رخا از هر جهت مسدود و ثروت و اموال باهظه کلاً به تالان و تاراج رفته بود از فرط عُسرت تکمه لباسش را که از طلا بود و اندک قیمتی داشت به معرض فروش می رسانید تا از وجه آن برای آن حضرت و خواهر و برادر عزیزش قوت لایموت تهیه نماید ، خاطرات آن ایام مظلّم که همان مادر والا گهر ناگزیز مقداری آرد خشک در دست حضرت عبدالبهاء می ریخت تا به جای نان سد جوع کند.

۱- Ghenwood Springs ۲- Trocadero ۳- Hudson ۴- Riverside Drive

۵- Hotel du Parc ۶- Thonon-les-Bains ۷- serpentine



۶- درسفرهای غرب بر قلب نورانی هیکل میثاق چه افکاری سریان می یافت؟ ( قسمت دوم )

خاطره اوقات طفولیت که هیکل مبارک در کوچه و بازار مورد تعقیب و استهزاء اشرار و معرض شتم و رجم اراذل و اوباش قرار می گرفت. خاطره حجره تنگ و تاریک و حفره مرطوب و پر حشره قشله عکا که در سابق محل غسل اموات بوده و مدت دو سال محل سجن مظلومان واقع گردید و هم چنین خاطره زندانی شدن هیکل اطهر در محبس آن مدینه. دیگر از وقایع مؤلمه ای که در نظر مبارکش مجسم می شد و قلب انورش را می گداخت خاطره اسارت حضرت نقطه اولی در جبال آذربایجان است. هنگامی که آن سید امم خاتمه حیات را در قلاع محکم مظلّم به غربت و کربت بگذرانید و آن نفس مقدس که پرتو وجودش آفاق را منور گردانیده بود حتی یک شمع برای روشن کردن محل خویش در اختیار نداشت. و عاقبت صدر منیرش به رصاص اولوالبغضاء مشبک گردید. بالاتر از همه این خاطرات یقیناً افکار آن آیت هدی در حول حیات پر اشراق آب بزرگوار دور می زد و به یاد سجن و بلایای جمال قدم و اسم اعظم می افتاد و آلام و مصائب آن محبوب عالم را به خاطر می آورد و منظره سیاه چال طهران آن دخمه اظلم اتن و چوبکاری مبارک در آمل و روزگار پر محنت جمال سبحان در کوهسار کردستان در مقابل دیدگانش مصور می شد. و احوال ایام بغداد که هیکل قدم یک دست لباس برای تعویض نداشت و پیروانش با یک مشت خرما شب و روز را می گذراندند در قلبش مرتسم می گشت و اسرت و غربت مظلوم آفاق در حصار عکا که تا مدت نه سال چشم مبارک به سبزه نیفتاده بود و تحقیر و توهینی که در دارالحکومه آن شهر نسبت به آن مالک ملکوت بقا وارد آمد سینه مبارکش را می فشرد. بلی در چنین حالت که هیکل میثاق پس از آن همه بلایا و متاعب لاتعد و لاتحصی مراتب احترام و تقدیر و تجلیل و تکریم و خضوع و خشوع رجال و بزرگان و مشاهیر و دانشمندان عالم و رؤسای ادیان و فرق مختلفه را نسبت به آن وجود مقدس و رفعت و اعتلا امر آب جلیش مشاهده می نمود اشک شوق از دیدگان جاری می ساخت و لسان به ذکر حضرت مقصود و حمد و سپاس ساحت مقصود می گشود.

عهد و میثاق حضرت بهاءالله واحد ۱ صص ۵۶ و ۵۷

حضرت عبدالبهاء در روز جمعه قبل از صعود مبارک به انجام چندی از وظایف معموله خویش در حیفا پرداختند. روز بعد احساس تب نمودند و روز یکشنبه نتوانستند برای شرکت در یک میهمانی که توسط زائرین برگزار شده بود منزل را ترک کنند. در ساعت یک و پانزده دقیقه بعد از نصف شب برخاستند " ... به طرف میزی که در اطاق مبارک بود رفته و قدری آب نوشیدند و به بستر مراجعت فرمودند. بعداً، از یکی از دو صبیبه مبارک که برای پرستاری حضرتش بیدار مانده بودند، خواستند که پرده های توری را بالا بزند و فرمودند به سختی نفس می کشند و قدری گلاب برای حضرتش آوردند که کمی نوشیدند و پس از آن مجدداً در بستر آرمیدند، و وقتی که غذا آوردند، با بیانی واضح فرمودند: " من در حال رفتن هستم و شما می خواهید غذا بخورم؟ لحظاتی بعد روح مقدس حضرتش به سر منزل مقصود عروج فرمود تا پس از مدت ها فرقت به ملکوت جلال والد بزرگوارش در آید و حلاوت وصال ابدی پدر آسمانی را در یابد. "

صبح روز سه شنبه بیش از ده هزار نفر از مسلمان، کلیمی، مسیحی و درزی، مصری، یونانی، ترک، عرب و کرد، اروپایی و امریکایی، مرد و زن و بچه، کارمندان ادارات دولتی، دیپلمات ها، و همه نوع افراد سر شناس برای شرکت در مراسم تشییع جنازه تجمع نمودند. هم چنان که تابوت حامل عرش مطهر حضرت عبدالبهاء در دامنه کوه کرمل بر دوش عزیزانشان به سوی مقام حضرت اعلی حمل می شد، همه با هم به نشان ارادت و احترام به دنبال آن راه می پیمودند. پس از مراسم ساده ای در نزدیکی در ورودی شرقی مقام، تابوت به یکی از حجره ها منتقل گردیده و در آرامگاه خود نهاده شد.

عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء واحد ۱ صص ۶۷ و ۶۸

میرزا حبیب در سال دوم پزشکی به علل متفاوت از جمله کثرت گرفتاری و مشکلات مالی و... عریضه ای به حضور مبارک می فرستد. وی در کتاب خاطرات خود می نویسد : ( این مسائل ) اعصابم را خسته و خرد می نمود و جسمم را ضعیف و روحم را افسرده کرده و قوای بدنی را به کلی از بین برده بود و چند سطر ذیل قسمتی از عریضه منظومه ئی است که در خاطر مانده و می فهماند به چه آتش سوزانی می سوختم و می ساختم و در چه حالت یأس و نومیدی و افسردگی و بیچارگی بودم و تحصیل می کردم و به مبارزه حیاتی ادامه می دادم :

ای حضرت عبدالبهاء	ای مرکز عهد بهاء
وای بانی بیت خدا	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء احسان بکن	جان مرا قربان بکن
قربان گیسوان بکن	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء خود آگهی	هم جان ستان هم جان دهی
هم هادی هر گمراهی	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء بی چاره ام	بی چاره و آواره ام
چون طفل در گهواره ام	دستم بگیر دستم بگیر
ای یهوه و رب جلیل	رحمی بکن بر این علیل
وای منجی حزب خلیل	دستم بگیر دستم بگیر

در جواب عریضه ، لوح ذیل عنایت شد که واقعاً شفای علت و دریاق فاروق مرضم گردید. تمام هم و غم زایل شد هر دردی را فراموش کردم و با یک نشاط تازه و فرح بی اندازه ئی زندگی را از سر گرفته مشغول اکمال تحصیل شدم.

" ای ثابت بر پیمان ، اشعار آبدارت در نهایت حلاوت بود لفظ فصیح و مضمون بلیغ داشت. قریحه ها به مثابه چشمه ها است از بعضی آب شیرین بجوشد و از بعضی تلخ و نمکین. حال الحمدالله از قریحه موهبت صریحه آن ثابت میثاق آب گوارا نبعان نموده باید به شکرانه پردازی که طبع ، سیال است و جان و و جدان مؤید به فیض حضرت ذوالجلال لکن باید این ماء سلسبیل را در مدائح رب جلیل جمال

قدم اسم اعظم روحی لاجبائہ الفدا سبیل نمایی و به محامد و نعوت او پرداززی زیرا عبدالبهاء قطره و اسم اعظم دریا است چون ستایش دریا نمایی شامل قطره نیز گردد. یاران را تکبیر ا بدع ابھی برسان و علیکم البهء الابھی. ع ع

خاطرات حبیب صص ۶۳-۶۲

۱۹- الواح وصایا، منشور نظم بدیع

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء شامل سه قسمت است. هر سه قسمت را حضرت عبدالبهاء به دست خویش مرقوم فرمودند و دو قسمت اول توسط ایشان امضاء و مهر گردیده. علیرغم این که این قسمتها دارای تاریخ نیستند اما منطقاً و بر اساس وقایعی که حضرت عبدالبهاء در این سند به آن اشاره می فرمایند ، می توان گفت که قسمت اول در حدود سال ۱۹۰۵ و قسمت دوم و سوم در حدود سال ۱۹۰۷ مرقوم گردیده است.

در مقدمه کتاب قرن بدیع حضرت ولی امرالله با اشاره به الواح وصایا آن را منشور نظم بدیع حضرت بهاءالله نامیده اند که از اقتران معنوی بین قوه فاعله دافعه شریعه الله و لطیفه میثاق به وجود آمده. در رقمه ای به تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۹ ، ایشان توضیح می دهند که الواح وصایا به همراه کتاب مستطاب اقدس " به منزله گنجینه گرانبهایی است که عناصر بی نظیر مدنیت الهیه را که تأسیس مقصد اصلی دیانت بهایی است در بردارد. "

عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء واحد ۱ ص ۶۴

" ای ثابت بر پیمان این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملاً اعلی نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطاق قرار یابد یا مفقود گردد باید افنان ثابته راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روییده اند با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاءالله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نجات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند. دقیقه ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند در هر کشوری نعره یا بهاءالابهی زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمه الله آید و نجات قدس بوزد و وجوه نورانی گردد و قلوب ربانی شود و نفوس رحمانی گردد. در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد زیرا اس اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید. دقیقه ای آرام نیافت تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند ، اینست شرط وفا و اینست مقتضای عبودیت آستان بها. حواریون حضرت روح به کلی خود را و جمیع شئون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزله از هوی و هوس گشتند و از هر تعلقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند قَبِمِثْلِ هَذَا فليعمل العالمون. "

## هُوَ الْإِبْهَى

إِلَهِي إِلَهِي إِنِّي أَبْسُطُ إِلَيْكَ أَكْفَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الْإِبْتِهَالِ وَ أُعْفِرُ وَجْهِي بِتُرَابِ عَتَبَةِ تَقَدَّسَتْ عَنْ إِدْرَاكِ  
 أَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ النُّعُوتِ مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ أَحَدِيَّتِكَ بِلِحَظَاتِ أَعْيُنِ  
 رَحْمَائِيَّتِكَ وَ تُعَمِّرَهُ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ صَمْدَانِيَّتِكَ أَي رَبِّ إِنَّهُ عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ وَ رَقِيقُكَ السَّائِلُ  
 الْمُتَضَرِّعُ الْأَسِيرُ مُبْتَهَلٌ إِلَيْكَ مُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ يُنَادِيكَ وَ يُنَاجِيكَ وَ يَقُولُ رَبِّ أَيْدِي عَلَى  
 خِدْمَةِ أَحْبَائِكَ وَ قَوْنِي عَلَى عُبودِيَّةِ حَضْرَتِ أَحَدِيَّتِكَ وَ نَوَّرْ جَبِينِي بِأَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِي سَاحَةِ قُدْسِكَ وَ التَّبَتُّلِ  
 إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَتِكَ وَ حَقِّقْنِي بِالْفَنَاءِ فِي فِنَاءِ بَابِ الْوَهْيِيَّتِكَ وَ أَعِنِّي عَلَى الْمُواظَبَةِ عَلَى الْإِنْعِدَامِ فِي رَحْبَةِ  
 رُبُوبِيَّتِكَ أَي رَبِّ اسْقِنِي كَأْسَ الْفَنَاءِ وَ أَلْبَسْنِي ثُوبَ الْفَنَاءِ وَ أَغْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِي غُبَاراً فِي مَمَرِ  
 الْأَحْبَاءِ وَ اجْعَلْنِي فِدَاءً لِلْأَرْضِ الَّتِي وَطَّئْتُهَا أَقْدَامُ الْأَصْفِيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبِّ الْعِزَّةِ وَ الْعُلَى إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ  
 الرَّحِيمُ الْمُتَعَالِ هَذَا مَا يُنَادِيكَ بِهِ ذَلِكَ الْعَبْدُ فِي الْبُكُورِ وَ الْإِصَالِ أَي رَبِّ حَقَّقْ آمَالَهُ وَ نَوَّرْ أَسْرَارَهُ وَ اشْرَحْ  
 صَدْرَهُ وَ أَوْقِدْ مِصْبَاحَهُ فِي خِدْمَةِ أَمْرِكَ وَ عِبَادِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْوَهَّابُ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ  
 الرَّؤُوفُ الرَّحْمَنُ.